

بزم صفا

شرح

مثنوی صفائیہ

صفت

میرزا لطف اللہ مستوفی

محزون اسدآبادی

(متوفی ۱۳۴۰ھ ق)

تصحیح، شرح، تعلیقہ و تحشیہ

دکتر محمد ابراہیم مالمیر

محمد تقی ایمانی

سرشناسه : مالمیر، محمدابراهیم، ۱۳۴۱-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مثنوی صفائیه . شرح

عنوان و نام پدیدآور : بزم صفا: شرح مثنوی صفائیه تصنیف میرزا لطف‌الله مستوفی محزون اسدآبادی (متوفی ۱۳۴۰ ه‍.ق) / تصحیح، شرح، تعلیقه و تحشیه محمدابراهیم مالمیر، محمدتقی ایمانی.

مشخصات نشر: قم: پیام حجت (عج)، کرمانشاه: شیفتگان کمال، ۱۳۹۲. مشخصات ظاهری: ۵۵۲ص

شابک : ۰۰۰۰۰ ریال 978-964-8841-99-2

وضعیت فهرست نویسی: فیا یادداشت کتابنامه. یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر: شرح مثنوی صفائیه تصنیف میرزا لطف‌الله مستوفی محزون اسدآبادی (متوفی ۱۳۴۰ ه‍.ق).

موضوع: اسدآبادی، لطف‌الله بن حسین، ۱۲۷۳ - ۱۳۴۰ ق. مثنوی صفائیه — نقد و تفسیر

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد

شناسه افزوده: ایمانی، محمدتقی، توشیحگر

شناسه افزوده: اسدآبادی، لطف‌الله بن حسین، ۱۲۷۳ - ۱۳۴۰ ق. مثنوی صفائیه. شرح

رده بندی کنگره: ۷۵۹۸ PIR-۰۸ / ۲م ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۱۶۲۰۹۴۸ شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۸۶۳۵۱

انتشارات پیام حجت (عج)



بزم صفا

شرح مثنوی صفائیه، تصنیف: میرزا لطف‌الله مستوفی (محزون اسدآبادی)

* شرح، تعلیقه و تصحیح: دکتر محمد المیر. عضو هیات علمی دانشگاه رازی کرمانشاه، محمدتقی ایمانی مدرس دانشگاه آزاد اسدآباد.

* ویراستار ادبی: اعظم محمد دوست.

* ناشر: انتشارات پیام حجت: ۰۲۵۱۷۷۴۳۸۵۱ - ۰۹۱۲۱۵۳۲۶۱۹ -

hojat_payam@yahoo.com

* ناشر همکار: مؤسسه فرهنگی، پژوهشی و انتشاراتی شیفتگان کمال؛ ۰۸۳۱۷۳۴۴۲۱۰

www.Shiteganekamal.biogfa.com

* حروفه‌چی و صفحه آرایی: مؤسسه شیفتگان کمال؛ طبع رضا المیر، حسین المیر * نوز خوانی و تنظیم فنادس: سید فلاحی نژاد؛ سکوفه حسینی.

* چاپ کلمات: قم؛ اول: ۱۳۹۲. ش: رجب ۱۴۳۴. ق: ۱۳۳۴. م.

* شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۴۱-۹۹-۲ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

کالیسکور: ۱۸۰۰۰ تومان.

قیمت شومیز: ۱۶۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
نه	مقدمه
سیزده	نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی
سیزده	تحصیلات:
هفده	آثار محزون اسدآبادی
بیست و یک	معاصران و معاشران و دوستان محزون
سی	دین و مذهب محزون
سی و سه	اخلاق و منش محزون
سی و پنج	فرزندان محزون
سی و شش	وفات
سی و نه	نسخه‌شناسی
سی و نه	روش تصحیح
۱	دیباچهٔ مثنوی صفاییه به قلم دانشمند محترم، میرزا صادق بروجردی
۹	خطاب به شاهباز حقیقت در نجات از دام طبیعت
۱۱	خطاب به همایون عالی‌مقدار و پرهیز از کرکسان مردارخوار
۱۲	مخاطبهٔ با بلبل مشکین‌نفس که پای بند مشو در این قفس
۱۳	در بیان اینکه طایر جان را جز این دنیای فانی آشیانی است عالی و مکانی است بس نورانی
۱۴	مناجات به درگاه قاضی الحاجات
۳۱	در فراق محبوب بی‌همتا و تسلیم شدن به امر مولا و عجز و زاری به درگاه ایزد توانا
۴۰	صحبت حال و شرح مقال با فرزند خویش صفات الله
۵۷	بهاریه
در کیفیت خلقت انسان که عالم اکبر در او پنهان است و اگر در اثر زحمت و مجاهدت توفیق	
۵۹	تزکیهٔ نفس یابد از ملک برتر و اگر اسیر طبیعت گردد، از بهائم کمتر گردد

در بیان اینکه آدمی با همه عزّ و مقام و اختراعات محیّر العقول در بدو خلقت از حیوانات عاجزتر و ناتوانتر است	۶۵
در عدوات نفس اماره و نیرنگهای آن راهزن غداره	۷۲
تأکید در حسن عمل و دوری از خواهشهای نفس و امل	۸۰
تمثیل در بیان مطلب	۸۲
شکوه از نداشتن هم‌نفس و همدم محرم	۸۵
شورش وجد و حال و گرمی مقال	۹۱
در صفت و شناسایی پیر کامل دم و معنی حقیقی دل آدم	۹۶
در پیدایش عشق سبحانی از پرتو عقل رحمانی	۱۱۰
شرح اشتیاق و ملاقات با فیلسوف شهیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و کسب فیوضات از محضر آن مرد نامی و مفارقت آن پیشوای آزادی	۱۲۰
سرود عاشقانه	۱۳۴
در تعریف و توصیف سزاوار و خدمات گرانبهای او در عالم اسلام	۱۳۸
توأم گشتن نفس بدانندیش با چهره همانان سوز	۱۴۲
خطاب به بیخبران و خواب‌آلودگان بشر خطبات	۱۴۴
در ترک هوی و هوس نفسانی و اعتراض آن‌ها به نادانی	۱۴۴
در تألیف عناصر متضاده با هم بر طبق حکمت بالغه خلاقه عالم و تفکر در خلقت بنی آدم	۱۴۵
در توحید خداوند بزرگ جهان	۱۴۶
سخنان عرفانی و بیانات شور انگیز ذوقانی	۱۴۹
در حفظ لسان و یگانه شدن با خداوند بزرگ جهان از صمیم قلب و زبان	۱۵۹
مکالمه با چشم	۱۷۰
مخاطبه با دل	۱۷۱
رونق یافتن گلزار معنوی از پرتو جمال برگزیده احمدی	۱۷۴
در خواص قوای باطنیه بشر	۱۷۹
در اینکه تربیت برای بشر لازم و مری واجب است	۱۸۶
ترجمان گفتار حکمت آثار پیشوای آزادی‌خواهان سید جمال‌الدین اسدآبادی	۱۸۷
در حسن تربیت بشر	۱۸۷
توانائی بشر به علم و دانائی و ناتوانیش به نادانی است	۱۸۹
تأسف بر ایام غفلت و اوقات که به بطالت گذشته	۱۹۲
خطاب پیشوایان دین و زعمای کشور	۲۰۲

- تأثیر نفوذ علامه کبیر سید جمال الدین در بیداری مسلمین و پیش‌بینی جنگ بین‌المللی . ۲۰۷
- در تعریف دار رضا و تسلیم به امر مولی و محبت خاندان حضرت مصطفی ﷺ و توجه به کریمه (... قُلْ لَا أَشْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...) و رمز علوت فی الحیاة و فی الممات: ۲۱۴
- در بیان اینکه تا فانی نشوی معنی سر را ندانی و به وصال محبوب مطلق نرسی..... ۲۲۱
- در بیان آنکه هر که بر اسرار شه آگاه شد رهنمای خلق گردید و بیش از یک نور واحد در همه عالم ندید ۲۲۸
- راز و نیاز با ولی حق و نائی مطلق ۲۲۹
- در سازمان و تربیت بی‌نظیر جهان به حکمت بالغه یزدان و شناسایی و اطاعت نمایندگان آفریدگار که (... إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ... يُحِبِّكُمْ اللَّهُ ...) و (... فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهُ ...) أطاع الرسول و جزای نیکوکاران و عذاب بدکرداران و رعایت عدل و داد نسبت به زیردستان و ستم‌دیدگان ۲۳۲
- پیل را یاد آمد از هندوستان و وجد و شور به یاد آن جهان دلستان ۲۳۷
- در بیان تأثیر محبت اهل بیت طاهرین ﷺ و توضیح عشق و محبت ۲۴۰
- تفصیل رفتن آن شخص به حبس مولای متقیان علی بن ابیطالب ﷺ و لطیفه بدیعه که عقل و عشق و لا اله الا الله، علی ﷺ است و منحصری از حکمت و فوائد کلام الله مجید..... ۲۴۷
- آماده کردن بساط جشن جهت فرزند خود صاحب‌الکرامه ۲۵۶
- گفتگو با دل سوزان و دیده‌گریان در مفارقت دایر جانان ۲۶۳
- در بیان اینکه خداوند - تبارک و تعالی - منزّه و مقدس و مبرا از وهم و گمان است تعالی شأنه عما یقولون ۲۶۸
- در بیان اینکه قوانین را که آفریدگار جهان به مخلوق خود اعطاء فرموده برای رفاه و کسب معیشت و جلب منافع و دفع مضار و تحصیل سعادت است ۳۰۶
- در تفصیل وصایای خود به فرزندان و تودیع از دوستان و درک حضور سید بزرگوار در طهران (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ هجری قمری) ۳۱۴
- توصیه به فرزندان خود..... ۳۲۳
- وصیت درباره تغسل و تکفین و تدفین خود از روی خلوص نیت و حسن سیرت..... ۳۲۶
- توصیه به فرزندان خویش که در مرگ من صبر پیشه سازید که عاقبت زندگانی مرگ است. ۳۲۸
- پیام به دوست روحانی خود سید عبدالحسین مشکاة اسدآبادی..... ۳۳۰
- در بیان اینکه کمال سعادت بشر در کسب علم و عمل و تعلیم و تربیت عالی و بدبختی و نگوئساری او در اثر جهل و نادانی است و بدون علم معیشت و تهذیب اخلاق و کمال در نفس زندگیش دشوار و مصیبتش بی‌شمار است..... ۳۴۰

ترانه عارفانه	۳۴۳
در فواید حسن اخلاق و اهمیت پیشوای عاقل کامل در جامعه	۳۴۵
در مراعات همسایگان و سفارش خویشاوندان و صلة ارحام و مهربانی و دلجویی از اقوام	۳۴۸
گفتار در فواید و فضیلت اخلاق حمیده و مضرات افعال و رفتار رذیله و کتمان اسرار نامحرمان	۳۵۰
در لزوم ترک غرور و خودپرستی و ترک لذایذ نفسانی و سوء سیاست بیگانگان در تفرقه مسلمانان	۳۶۱
شرح حال خویش و سرمست شدن از باده جمال	۳۶۷
گفتار در بیان سیر و سلوک و تزکیه نفس و اشاره به این نکته لطیفه، که صراط مستقیم محمد ﷺ است و آل محمد ﷺ	۳۹۳
تضرع و زاری به درگاه حضرت باری - جلت عظمته -	۴۱۸
در بیان اینکه راز باید به هم‌زبان گفت و درد را از طبیب نفوس، نباید نهفت	۴۲۱
سرود عاشقانه در فراق محبوب یگانه	۴۲۶
مدح و تقاضا از جمال الدین اسماعیلی	۴۲۶
در بیان وجوب پیر کامل و راهنمای بصیر و واصل برای اهل طریق و نشان آن مظهر دور و پیشوای زمره تحقیق	۴۳۶
فهرست راهنمای اصطلاحات	۴۴۱
فهرست اعلام اشخاص	۴۴۹
فهرست اماکن	۴۵۱
فهرست اقوام و گروهها	۴۵۲
فهرست کتب	۴۵۲
فهرست منابع و مأخذ	۴۵۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من، یکی دلدادهام زاز و نزار
... حاصل، ای جان پسر! تریاقیم
دور و مهجور از جمال و کوی یار
محففل «بزم صفا» را، ساقیم
خاک پایی، افسر و تاج من است^۱
بینوایی، ای صفا! گنج من است

این صفائیه که سر تا^۱ صفاست
ورنه محزون بی صفای دل جستن
عندلیب نغمه خوان آن صفاست
روز پیری یافتی طبع جوان^۲
مقدمه:

بزم صفا، محفل نورانی جمع یاران^۳ روحانی، قدوسیان^۴ ایمانی است که
محزون اسدآبادی، ساقی آن بزم است^۵ و در این محفل قدس و روحانی که مجلای

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۴۱۱.

۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۲۶.

۳- محزون:

کن مخاطب جمع یاران را تمام
همین کتاب، ص ۱۹۲

حالیا ای عاشق شیرین کلام

۴- محزون:

محفل قدوسیان مأوای توست
همین کتاب، ص

طایر قدسی و گلشن جای توست

۵- محزون:

محفل «بزم صفا» را، ساقیم
همین کتاب، ص ۴۱۱

حاصل، ای جان پسر! تریاقیم

تجلی نور یزدانی^۱ است، جمع اخوان الصفا^۲ که مخلصان بی‌ریای^۳ بزم جمع^۴ و شهودند^۵، جامی از باده بحر زلال^۶ بقا^۷، از دست ساقی بزم صفا^۸ می‌نوشند.

۱- محزون:

محفل قدس است و روحانی بود جلوه‌گاه نور یزدانی بود
ذکر جمع مخلصان بی‌ریا هست مقبول جناب کبریا
همین کتاب، ص ۳۳۰

۲- محزون:

صبرفی مشایقه و صوفی چون صفا می‌گساران، جمع اخوان الصفا
همین کتاب، ص ۴۱۴

۳- محزون:

ذکر جمع مخلصان بی‌ریا هست مقبول جناب کبریا
همین کتاب، ص ۳۳۰

۴- محزون:

پیرزاده خواهم از درگاه رب جمع بزم جمع باشی، روز و شب
همین کتاب، ص ۳۳۶

۵- محزون:

دیگر، از پیدایش نور وجود وز ظهور آن در این بزم شهود
همین کتاب، ص ۳۴۲

۶- محزون:

ای صفا عذب مقام گوش کن جامی از بحر زلال نوش کن
همین کتاب، ص ۱۷۹

۷- محزون:

باده از بحر بقا سر می‌کشم از لقایش دایماً من سرخوشم
همین کتاب، ص ۴۸

۸- محزون:

حاصل، ای جان پسر! تریاقیم محفل «بزم صفا» را، ساقیم
همین کتاب، ص ۴۱۱

باده انجم شعاعی^۱ که در این بزم وحدت^۲ و قرب شاهی^۳ عرضه می شود، آب حیات^۴ بزم دل^۵ و بحر خاطر^۶ عارف وارسته، محزون اسدآبادی است که در جمع

۱- محزون:

ساغری زان باده انجم شعاع

بر صفا ده تا برآید در سماع

همین کتاب، ص ۲۲۱

۲- محزون:

ای فرشته خو، ملایک خصلتم

همدم بزم و انیس وحدتم

همین کتاب، ص ۲۵۷

۳- محزون:

من انیس روی دمی بودام

من جلیس بزم شاهی بوده ام

همین کتاب، ص ۲۱۹

مرحبا! ای پاکزاد خوش خصال

اقتباس نور کردی زان جمال

ور نه غولانت ببردندی ز راه

دور می گشتی ز قرب بزم شاه

همین کتاب، ص ۱۲۷

۴- محزون:

هستی و مستی جمله کائنات

هست از یک قدر ان آب حیات

همین کتاب، ص ۱۵۸

قطره ای زان باده آب حیات

ریخت قیاض ازل، بر کائنات

همین کتاب، ص ۴۲۸

۵- محزون:

ای تو موسیقار نیک الحان من

مضطرب بزم دل نالان من

همین کتاب، ص ۳۱۴

۶- محزون:

ای صفا! ای شمع بزم خاطر

روشنی بخش دل غم پرور

همین کتاب، ص ۴۲۱

ای صفات الله! یگانه گوهرم!

جوش آمد باز، بحر خاطر

همین کتاب، ص ۳۹۳

خوبان^۱ خدا تقدیم می‌دارد.

مثنوی صفائیه میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، همان طور که خود می‌گوید، سر تا پا صفاست و مزین به احادیث حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است.

از حدیث آن رسول پاک‌دین
احمد محمود، خیر المرسلین
بر صفائیه دهم زان زیستی
تا که اخوان را فزاید بهجتی^۲

این مثنوی نورانی عرفانی، که در خطاب به صفات الله خان جمالی - فرزند شاعر - سروده شده است، مشحون از مبانی نغز و حقایق پرمغز عرفان ناب ولایت محور شریعت مجرب امامت منظر می‌باشد و می‌تواند الگویی باشد در معرفی عرفان ناب اسلام ناب و نمونه‌ای باشد از آموزه‌های عرفانی سید جمال الدین اسدآبادی که از زبان شاگرد و خواهان^۳ او - میرزا لطف الله مستوفی - بیان می‌شود. و در حقیقت باده بزم صفائیه، باده خُم جمال^۴ است که از ساغر خاطر محزون، به تشنگان زلال معرفت نوشانده می‌شود.

بر این اساس، جهت اهمیت و جایگاه این مثنوی سر تا پا صفا، نویسندگان کتاب حاضر، سعی کرده‌اند که متن آن را ضمن تصحیح^۵، به تفصیل شرح کرده و کلیه اصطلاحات عرفانی، حکمی، روایی و قرآنی آن را با استناد به منابع معتبر دینی و عرفانی توضیح دهند، تا گامی کوچک باشد در معرفی زوایای عرفانی

۱- محزون:

من تو را از جان پیرودم به ناز
تا شدی در جمع خوبان سرفراز
همین کتاب، ص ۴۲۵

۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۴۱۴.

۳- محزون:

در دلش حبّ علی چون بود و آل
در نوشتش باده از خُم جمال
همین کتاب، ص ۳۷۶

اندیشه محزون. اسدآبادی و استاد ایشان، سید جمال الدین اسدآبادی که قطعاً در کنار کتاب «جمالیه (باده خم جمال)» که عارفانه‌های محزون اسدآبادی درباره سید جمال الدین اسدآبادی است و توسط نویسندگان این کتاب، تألیف و به تفصیل شرح شده است^۱؛ مجموعه‌ای خواهند بود که نمایانگر اندیشه‌های عرفانی ناب میرزا لطف الله مستوفی و استاد اوست که در این مقال در شرح احوال ایشان چند نکته قابل بیان است:

نام و نسب و تاریخ تولد محزون اسدآبادی:

بر اساس آنچه که صفات الله جمالی - فرزند شاعر - و مرحوم آقابزرگ طهرانی ذکر کرده‌اند، میرزا لطف الله مستوفی، فرزند میرزا حسین المستوفی ابن میرزا حبیب الله المستوفی ابن مهدی ابن میرزا حسین المستوفی است^۲.
مادر میرزا لطف الله نیز، طیبه بیگم حسینی، دختر سکینه بیگم و سید صفدر بن علی بن محمد بن محمد حسینی و خواهر سید جمال الدین اسدآبادی است.
میرزا لطف الله مستوفی، در روز جمعه، ۲۲ ربیع الأول سال ۱۲۷۳ هجری قمری، مطابق با پنجشنبه، سیام آبان ماه ۱۲۳۵ هجری شمسی و ۸ نوامبر ۱۸۵۶ میلادی، در اسدآباد همدان دیده به جهان گشود.

تحصیلات:

محزون اسدآبادی، علوم - مقدماتی، اعم از علوم ادبی عربی و فارسی و علوم

۱- ر.ک: جمالیه (باده خم جمال)، دکتر محمدابراهیم المیر، محمدتقی ایمانی، انتشارات پیام حجت، قم، ۱۳۹۱ ه.ش.

۲- دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۳؛ الذریعة إلى تصانیف شیعة، آقابزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

قرآنی را نزد مرحوم سید صفدر حسینی - پدر سید جمال‌الدین اسدآبادی - که از علمای معتبر و مورد اعتماد اسدآباد بود، فراگرفت و پس از چندی توقف، مبانی علوم حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات عام و خاص را در محضر سید جمال‌الدین اسدآبادی - دایی خود - آموخت و در نتیجه، می‌توان گفت که مبانی معرفتی محزون اسدآبادی در مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی تکوین و پرورش یافته است و باید او را شاگرد و پرورش یافته مکتب سید جمال‌الدین اسدآبادی دانست.

هر چند مدت زمان بهره‌گیری محزون، از خوان فضل و دانش سید جمال‌الدین، به حسب ظاهری، کوتاه بوده است و از طرف دیگر دوران حیات میرزا لطف‌الله، مقارن با ایام برج و مرج و آشوب و جنگ و گریزهای داخلی ایران، سپری شده است؛ اما محزون، علاوه بر کسب فضائل و معارف بایسته از پادشاه و به ارتقاء فضائل و درجات علمی و اخلاقی خود می‌پرداخت.

بی‌گمان اگر اوضاع زمانه مساعدت می‌نمود، میرزا لطف‌الله، در جمع شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی از پایه و مایه‌ای بیشتر از کسانی چون محمد عبده و میرزا رضای کرمانی، دست می‌یافت. چرا که علاوه بر رابطه نزدیک و مرادی، رابطه خویشی نیز مزید توجه طرفین به یکدیگر بوده است.

علاوه بر این، محزون در کودکی نیز شاگرد سید صفدر حسینی - پدر سید جمال‌الدین اسدآبادی - بوده است؛ بر پایه همین تربیت یافتگی از دامان این خانواده است که محزون می‌گوید:

می‌شناسند عارفان، این ذره بی‌قدر را	که کدامین آفتابم پروریده در کنار
تربیت، من از کدامین مهر رخشان گشته‌ام	وز کدامین باغبان، نخلم چنین آورده بار
من همانستم، که بشنودم به نزد خاص و عام	از لب معجز نشان یار، تحسین چند بار

رخصت پرواز دادم، آن شه سیمرخ قاف تا چو عنقا، آشیان سازم به اوج کوهسار^۱
 بعد از هجرت سید جمال الدین، محزون همواره در هجران وی در سوز و گداز
 بود و در هجر رخ وی اشک ز خونابه جگر می ریخت و با ناله و افغان امید دیدار یار
 سفر کرده در دل می پروراند.
 همه صفای صفا، از صفای مشکاة است یکی است نور، و من از آن نکو خیر دارم
 ولیک از غم هجر رخ جمال الدین به دیده اشک، ز خونابه جگر دارم^۲



روز ایام وصالش، جان به قربانش نکردم نزد جانان شرمسار و نیادم، در انفعالم
 لشکر غم صف کشیده از یمین و از یسارم بر جنونم می کشاند هر طرف، خیل خیالم
 جر مسیحای دلم یاران با نام میارید شاید افتد بار دیگر، یک نظر بر آن جمال
 مهر گرم هر کسی، افسرده گرد از جدایی من ز هجران می شود هر دم فزونتر، اشتعال
 از خدا خواهم، شبی جانا تو را در خواب بینم ای بهشتی رو، فرشته خو، بت نیکو خصالم
 یک سر مو نیست جز تو، در سراپای وجودم خوا به جانم ببخشی، خواه سازی پایمال
 می نماید موت خود محزون ز درگاهت تمنا ای جمال الدین، سوی خود نمایی ارتحالم^۳



ای جمال الدین و نور نیرین ای ضیاء مشرقین و مغربین
 گشتم از هجر تو، پیر و دیده تر لیس کأس الشرب، الّا فی المطر
 ای جمال الدین با فر و بها اسقنی خمرأ و قلّ لی إنّها
 قسمت «محزون» از این می کن کرم یابن خیر المرسلین یا ذا النعم!
 یا جمال الدین! یابن مصطفی وی سلیل پاک شاه لا فتی!

۱- ر.ک: جمالیه (باده خُم جمال)، دکتر محمد ابراهیم مالمیر - محمد تقی ایمانی، ص ۱۷۴.

۲- ر.ک: همان.

۳- ر.ک: همان، ص ۲۱۱.

حقّ یزدانی که احمد آفرید ز آفرینش جمله، او را برگزید
 حقّ قدر و جاه شاه اولیا حقّ سلطان شهید کربلا
 حقّ یزدانی که بخشیدت جمال در تو ظاهر کرد آثار کمال
 بار دیگر برگشا از رخ نقاب تا بسینم آن رخ چون آفتاب
 طاقتم جانا دگر گردیده طاق کیف احرقنی بنار اشتیاق؟^۱

عاقبت، در دو سفری که سید جمال‌الدین اسدآبادی به ایران داشت (۱۳۰۴ و ۱۳۰۸ ه. ق.)، آرزوی محزون، جامهٔ عمل پوشید و ایامی که سید در منزل حاج سید حسین امین‌الضرب اقامت گزیده بود، محزون به عنوان معتمد و منشی و نویسندهٔ مقالات بی، پروانه‌وار گرد شمع جمال مراد خود می‌گشت و از این طریق با بسیاری از رجال علمی و دولتی مراوده و مکاتبه داشت و از سوی آنان مورد احترام قرار گرفت.

همین روابط نزدیک و عمیق و آنکه هم دقیق از زوایای زندگی سید جمال‌الدین، باعث شد تا میرزا لطف‌الله، کتاب باارزش «شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی»^۲ را تدوین و تألیف نماید که ضمن آنکه مرجع قابل اعتنا و اعتمادی برای همهٔ مورّخین و دانشمندان فارسی زبان است، به زبان عربی نیز ترجمه و در ممالک عربی رواج یافته است.^۳

۱- ر.ک: همین کتاب، صص ۴۳۵-۴۳۳.

۲- این کتاب بارها به چاپ رسیده است که از آن جمله‌اند: ایرانشهر، برلین، ۱۳۰۴ ه. ش؛ کلمهٔ شروق، نشر سما ۱۳۷۹ ه. ش؛ نشر سحر، تهران، بی تا؛ بنگاه دین و دانش، تبریز، ۱۳۲۶ ه. ش؛ دار الکفر، قم، ۱۳۴۹ ه. ش.

۳- ر.ک: حقیقهٔ جمال الدین الافغانی، لطف‌الله بن حسین الاسدآبادی، ترجمه و قدم له و علق علیه، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال الدین الاسدآبادی المعروف بالافغانی، لطف‌الله بن حسین الاسدآبادی، صادق نشاط، عبد النعیم محمد حسنین؛ جمال الدین الاسدآبادی المعروف بالافغانی التعریف به و بآثاره، لطف‌الله بن حسین الاسدآبادی، عبد النعیم حسنین.

محزون، علاوه بر این، تعدادی از مقالات و خطابه‌های سید جمال‌الدین را گردآوری کرد و بعدها توسط صفات الله جمالی - فرزند وی - استنساخ و تنظیم و با عنوان «مقالات جمالیه» به چاپ رسید و چندین چاپ از آن تاکنون صورت گرفته است.^۱

آثار محزون اسدآبادی:

- ۱- دیوان اشعار؛ شامل غزلیات، قصائد و مسمّطات و ترجیعات^۲ در موضوعات اخلاقی، عرفانی، مذهبی، مسائل اجتماعی و ملی، بالغ بر ۳۰۰۰ بیت.
- ۲- صفائیه^۳؛ در بحر رمل به تقلید از مثنوی مولوی و مثنوی‌های شیخ بهائی، مشتمل بر مبانی عالی عرفانی و دینی و مذهبی.^۴
- ۳- رساله‌ای در تعریف علم عروض^۵ و قافیه و علوم بلاغی و آرایه‌های ادبی.^۶
- ۴- شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی^۷؛ شرح آن

۱- مقالات جمالیه، به قلم جمال‌الدین اسدآبادی، گردآورنده طیف الله اسدآبادی، استنساخ و ترکیب صفات الله خان جمالی اسدآبادی، مؤسسه خاور، تهران، ۱۳۱۲ ه. ش؛ انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.

۲- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵. دیوان اشعار محزون اسدآبادی، با تصحیح مجدد و شرح کامل و تعلیقه و حواشی بایسته توسط دکتر محمدابراهیم مالمیر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۳- همان.

۴- کتاب حاضر شرح همین مثنوی صفائیه است که به نام محفل بزم صفادر اختیار خوانند محترم می‌باشد.

۵- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

۶- این کتاب نیز با تصحیح علمی و شرح مبسوط و تعلیقه و تحشیه وافیه و کافی توسط دکتر محمدابراهیم مالمیر و محمدتقی ایمانی به چاپ رسیده است.

۷- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ق ۳، ص ۹۷۵.

گذشت.

۵- مقالات جمالیه؛ مقالات و خطابه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی که شرح آن گذشت.

۶- لغت‌نامه؛ عربی به فارسی. که به بهترین طرز و اسلوب برای هر حرفی از حروف تهجی، ۲۸ باب گشوده که در موقع لزوم، به آسانی می‌توان ترجمه هر لغتی را یافت و به دست آورد.^۱

۷- کتاب جفر؛ در مبانی و اصول علم جفر و حروف و قواعد زُبر و بینات و احکام حروف و اعداد.^۲

۱- دیوان حکیم انشمنند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، صص ۶-۷.

متأسفانه این کتاب نافع و سرمد را تا کنون به چاپ نرسیده است تا در دسترس عموم قرار گیرد و مورد استفاده همگان واقع شود.

۲- صفات‌الله جمالی - فرزند محزون - گوید: «کتاب جفر او «داستانی دارد که مکرر شرح آن را از زبان خودش شنیده‌ام و خلاصه آن از این قرار است: پدرم می‌گفت: «در ایام کودکی با برادرم میرزا شریف‌خان مستوفی، به مکتب می‌رفتیم. فقیر زولیده‌ای وارن مسجد - که محل مکتب بود - گردید و در کنج دیوار حیاط مسجد، برابر ما قرار گرفت. بعد از چند دقیقه، مرا مخاطب قرار داده گفت: «اگر چیزی بگویم می‌توانی بنویسی؟» گفتم: «آری!» گفت: «یکی از اسماء الله را روی ورقه کاغذی بنویس و پهلوی خود نگهدار، تا بگویم کدام یک از اسماء را نوشته‌ای!» چون آن وقت نمی‌دانستم اسماء الله کدام است، به جای اسماء الله، اسماعیل نوشته بودم. دزویش، در همانجایی که نشسته بود و با ما چند متر فاصله داشت، قلمدان و کاغذی را از چپته خود بیرون آورده، مشغول نوشتن شد. بعد از چند دقیقه گفت: «من به تو گفتم یکی از اسماء الله را بنویس. چرا اسماعیل نوشته‌ای؟!»

من در آن کودکی متعجب شدم که از کجا این شخص که با هم فاصله زیادی داریم، فهمید من چه نوشته‌ام؟ گفتم: «اسماء الله را ملتفت نیستم.» چند اسم از اسماء الله را شمرد و گفت: «هر کدام از اینها را می‌خواهی انتخاب کن و بنویس.» یکی از آن اسماء را نزد خود اختیار کرده، نوشتم. باز به همان قانون اولیه مشغول نوشتن شد و بعد چند دقیقه، همان اسمی را که تعیین کرده و نوشته

۸- جنگ محزون^۱؛ این جنگ بسیار با اهمیت که تنها نسخه خطی آثار محزون

بودم، گفت: «فلان اسم است.» تعجب بیشتر شد و متحیر گردیدم که از کجا این شخص این قوه دَراکه را پیدا کرده و می‌داند که من کدام یک از این اسماء را نوشته‌ام. باز اظهار کرد: «حالا هر چه دلت می‌خواهد بنویس.»

چون پدرم میرزا حسین مستوفی مدتی بود به تهران مسافرت کرده و طول مسافرت پدر، بر ما مؤثر گردیده بود، نوشتم: «می‌خواهم بدانم پدرم کی از تهران می‌آید.» باز، درویش مشغول نوشتن شده، بعد از ساعتی گفت: میرزا حسین، پدر شما، بعد از چند ماه و چند روز دیگر سالمآ خواهد آمد. (متأسفانه مدت آن از نظر نگارنده فراموش شده!)

پدرم می‌گفت: «گفته او را یادداشت کرده، حساب آن را نگاه داشتیم. درست در همان مدت و تاریخی که درویش معین کرده بود، پدرم از سفر مراجعت کرد و به منزل وارد شد.

این پیشگویی، در همان اوان کودکی حس کنجکاو را در من ایجاد کرده، کم‌کم نزدیک درویش رفته و با او تماس گرفته، پدرم را بالای صفحه کاغذ این عبارت را نوشته است «یا علام الغیوب!» می‌خواهیم بدانیم مطلب چیست.» پس از آن، چند سطر از حروف هجا را با ترتیب خاصی نوشته و در آخر صفحه، از حروف منظمه مطلب را استخراج نموده است. ...

میرزا لطف‌الله پس از مشاهده این خوارق عادت از همان تاریخ تا آخر عمر برای رسیدن به این مقام و یافتن کلید این علم لدنی که موهبت آن وابسته به نقل امام همام است، زحمت‌ها کشیده و رنج‌ها برده، که کمتر کسی طاقت تحمل آن را دارد. بر من درست معلوم نشد که تا چه اندازه در این فن توفیق حاصل نمودند، اما چیزی که محقق و مسلم گردید، این است که در قواعد علم حروف و زُبر و بیته و تکسیر و استخراج اعداد، بهره و نصیب وافری حاصل نمود و اطلاع وسیعی پیدا کردند.

کتاب جعفر او که مطالبش را از منابع و مآخذ صحیح استادان این علم لدنی و الهی اقتباس نموده و تمامی آن را به خط خودش از روی قواعد صحیحی در آن کتاب نوشته‌اند، برای طالبین این علم، پرارزش و راهنمای بسیار مفیدی است. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، صص ۷-۹.

۱- صفات الله جمالی از چند جنگ نفیس از محزون سخن گفته است که این جنگ معرفی شده یکی از آنهاست. او در این مورد گفته است: «دیگر از گردآورده‌های او چند جنگ نفیس است، که در موقع مطالعات کتاب دانشمندان و پیشوایان قوم، هر جا مطالب گزیده و سودمندی به نظرش

اسدآبادی در دسترس است، با شماره ۷۴۷ در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، در قم نگهداری می شود و اطلاعات مجموعه مطابق فهرست نسخه های کتابخانه، چنین است:

کاتب: صفات الله.

تاریخ کتابت: ماه رجب ۱۳۱۴ - چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، نستعلیق، به خط مؤلف جنگ^۱، ماه رجب ۱۳۱۴. رساله فوائد مشروطه، نستعلیق، صفات الله، چهارشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۷، از روی نسخه چاپی. ۲۲۳ گ، سطور مختلف، ۱۳×۲۱ سم.

مؤلف: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی، محزون (ق ۱۴).

کاتب: لطف الله بن میرزا حسین مستوفی اسدآبادی محزون (ق ۱۴).

موضوعات: متفرقه.

بخش بندی: این جنگ دارای مطالب متفرقه است بدین ترتیب: ترجمه آیاتی به ترتیب موضوعات، ترجمه بعضی از کلمات کوتاه ائمه، اشعار و قصائد متفرقه از شعرا، مقالات سیاسی، مجموعه ای از اشعار بحرین دارای ترجیع بند و غزلیات و قصائد^۲.

رسیده و آن را به حال اجتماع مفید دانسته، تمام آنها را یادداشت نموده که اگر چاپ و منتشر شود، مورد توجه و استفاده دوستداران علم و ادب واقع خواهد شد. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، مقدمه، ص ۹.

۱- بر خلاف آنچه که در نسخه شناسی آمده است، در این جنگ نمونه خط میرزا لطف الله اسدآبادی و عبالحسین مشکاة و صفات الله جمالی و ... وجود دارد و به یک خط نوشته نشده است!

۲- ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، ج ۲، ص ۳۴۸.

معاصران و معاشران و دوستان:

میرزا لطف‌الله با بسیاری از علما، عرفا و وارستگان از طبقه روحانیان و غیر آن، سابقه دوستی دیرین و حشر و نشری شیرین داشته است که مطابق آنچه که فرزند وی بر شمرده‌اند عبارتند از:

۱- سید هادی روح‌القدس؛ عمه زاده سید جمال‌الدین و پدر مرحوم سید رکن‌الدین الف. او از علمای متدین و با فضل و فضیلت و دارای ذوق سرشار ادبی و هنری بوده و دیوانی مشتمل بر غزلیات آبدار عرفانی دارد.^۱

در وصف حاجی سید هادی روح‌القدس، از علماء اسدآباد

درای طبعی روان و ذوقی سرشار، و عرفان مشرب بود

یار تا بر دلربایی، خایل است	بر سر آزار این جان و دل است
... جان به کف بهر نظر مستند است	بر درت، «محزون»، ستاده سائل است
ای صبا! بر درگه روح القدس	رض کن حال مرا، کو عادل است
گو: تو واقف هستی از اسرار عشق	محبیبی، از آتشی کاندر دل است
عاشقان دانند سر عشق را	غیر داشتی، این سخنها غافل است
چيست چاره، از برای وصل یار؟	ساز باید، یا که سوزم باطل است
سوزم و سازم به نار عشق، چند؟	کی مرادم از وصالش حاصل است؟
بر علاجم، بر زبان عاشقان	آنچه فرمایی، شفای عاجل است

دیوان اشعار

بر جمالی کردم آخر دیده باز که بدی مرآت حسن چهره‌ساز

۱- دیوان غزلیات عرفانی، مرحوم سید هادی روح‌القدس را صفات‌الله خان جمالی به خط خویش نوشته‌اند که متأسفانه هنوز تصحیح نشده و به زیور طبع آراسته نگردیده است. ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات‌الله جمالی، مقدمه، ص ۱۲.

روح قدسش همدم و همراز بود احمد آسا در لبش اعجاز بود
... فیض روح قدسیم امداد کرد این خراب از لطف خود آباد کرد^۱

ای روح قدس کرده خطابم به این سخن کوتاه کن بس است دگر چون و این چرا
تا کی ز بحر طبع برون آوری چنین این گونه گونه لولو لالا و گوهرها
داری بسی متاع تو از دانش و خرد کاسد شده است نیست کسی تا کند شرا
در این زمان چه مشک و چه مشک است یک بها کی داند این بهای متاع موقرا
خر مهره گر رواج بگیرد تو را چه غم قیمت نکاهدت ز درخشنده گوهرها
بشار بوی مشک نازد نهان کند حق داری آنکه هست درین طبله عنبرا
سیرین کند کلام تو محزون مدام جان داری به کام خویش مگر شهد و شکرا
دیوان اشعار

۲- سید رکن الدین، متخلص به «الف»، فرزند مرحوم حاج سید هادی روح
قدس که دارای طبع روان و طلاقت لسان بوده است. حزون اسدآبادی غزلی با
دیف رکن الدین در مورد ایشان سروده است:

مخاطبه ای با آقای آقاسید رکن الدین اسدآبادی، متخلص به «الف»
فرزند برومند پیرو شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و طالب طریقت علوی
مرحوم حاجی سید هادی روح القدس - طاب رمسه الشریف -

که شد دل و جانم آشنای رکن الدین باختم دل و جان را، در هوای رکن الدین
ک دو جام می در ده، ساقیا به یاد او نایبا! بزن نی را بر نوای رکن الدین
م دل اگر خواهی ای صفا مصفا تو زیب و زینتش در ده از صفای رکن الدین

- ر.ک: همین کتاب، صص ۳۲۰-۳۱۷.

- دیوان اشعار سید رکن الدین الف، به خط صفات الله خان جمالی استنساخ شده است و اما
تأسفانه هنوز به زیور طبع متحلی نگشته است!

او چو یوسف مصر و من چو پیر کنعانم
هاشمی نژادان را، این چه قدرت و جاه است!
نیست جای دو سلطان بر یکی سریر، اما
توبه کردم ای زاهد، من ز زهد و از تقوی
خواهی ار شوی بینا، با من آ به میخانه
خود تو دیده‌ای «محزون»، بی‌وفایی خوبان
دیده‌ام شود روشن، از لقای رکن‌الدین
موسیا! بین اذر، از عصای رکن‌الدین
ده فقیر می‌خسبد در ردای رکن‌الدین
بعد ازین ننوشم می، بی رضای رکن‌الدین
ساغری به سر برکش، بین بهای رکن‌الدین
تا چه آیدت بر سر، از وفای رکن‌الدین
دیوان اشعار

خطاب به مشکاة گوید:

سید جلیل من، سرس و خلیل من
بر «الف» حروفاتی، بر «صفا» مرآتج
دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
خود مگر تو مشکاةی، ظاهر است آثارش
دیوان اشعار

۳- سید عبدالحسین مشکاه؛ که در لک‌پارسته و عارفی با وجد و حال بوده،
اشعار و مدایح و مرثیاتی عارفانه او در طریق سلوک و مناقب و فضائل ائمه
هدی (علیه السلام) و بزرگان طریقت مورد توجه اهل ذوق و سلیقه طریقت بوده است. میرزا
لطف الله محزون او را خضر راه خود خوانده:

لطف شه خضر رهن مشکاة کرد قاف قلبت از صفا مرآت کرد^۱

و معتقد است:

هست چون گنجور مشکاة، از وفا خازن و صراف بر گنج صفا^۲

ای صفا! این عقد را مفتاح باش گو به مشکاة از پی مصباح باش^۳

در مخاطبه و پاسخ به غزل او گوید:

مخاطبه با قدوة السالکین، مشکاة اسدآبادی

در تاریخ ۱۳۲۲ (هجری) انشاد گردیده

هاشمی نژادی زد از شعاع رخسارش	بر دلم چنان تاری، تا فلک شد انوارش
رخ چو برگ گل افروخت، قد چو سرو برافراخت	قامتش قیامت کرد، شد بهشت دیدارش
ذوالفقار حیدر را، در دو ابرویش بسته	معجز مسیحا بین، بر لب شکربارش
مصحف جمال او، آیه آیه قرآن	نقطه و حروف او، خط و خال تاتارش
از خصائل نیکو، یک جهان بهشت است او	یک فلک ملک باشد، خوی و طبع و گفتارش
سبز و سرخ چون دیدم غنچه را، به دل گفتم:	هست عکس آن تاج، و رنگ چهر گلنارش
سید جلیل من، مونس و خلیل من	دل که برده‌ای از من، دست غیر مسپارش
بر «الف» حروفاتی، بر «صفات» موافق	خود مگر تو مشکاتی، ظاهر است آثارش
اندرین میان «محزون»، دل شکسته و پر خون	تا کی آورد بیرون، جود و لطف معمارش
	دیوان اشعار

در پاسخ غزل سالک طریقه حقه مرقم شده:

سید عبدالحسین مشکاة اسدآبادی گفته شده

به روی شاهد جان هر گهی نظر دارم	جمال حضرت مشکاة را به بر دارم
هزار آیت خوبی که خواندم از رخ او	کنون من آن همه زین آینه ز بر دارم
به کشتزار چو من گشته باغبان، مشکاة	ز حسن تربیتش، خرمن گهر دارم
هزار شکرا که بشکفت شاخه امید	به باغ جان، چو صفا نخل با ثمر دارم
همه صفای صفا، از صفای مشکاة است	یکی است نور، و من از آن نکو خبر دارم
... تسلی دل من، گاه روی مشکاة است	گاهی ز شوق صفا، غم ز دل به در دارم ^۱

۴- سید محمد حسین؛ برادر- مشکاة، که دارای حسن صوت و بسیار محبوب دوستان بوده است. بوعلی: میرزا لطف الله، سید محمد حسین، برادر مشکاة را در مجالس انس، بوعلی خطاب می‌کردند.

بوعلی را همچو جان می‌دار دوست خود ز یک اصلید و از یک مغز و پوست
تربیت بنمای و بر وجه حسن آن فرشته‌خوی و مشکین‌موی من
سید محبوب و محبوب من است محترم دارش، که منصوب من است
خاطرش را از وفا کن منجلی جان تو مشکاة و جان بوعلی^۱

لازم آمد بر صفا و صیرفی بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زین خزانه کیسهای پر ز شود زیتش از مشکاة، روشن‌تر شود^۲
صحبته الله خان صالح؛ که نسبت به گوینده ارادت می‌ورزیده و میرزا
لطف الله بسیار او را دوست می‌داشت.

صحبته الله را که چون جان دارمش هم به مشکاة و صفا بسپارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است بر سرش، بر سرشاری است^۳

از فروغ نور مشکاة و صفا صحبت الله، صحبت بینا گرفت دیوان اشعار
۶- مولانا صیرفی؛ یکی از اعضای گروه «اخوان الصفا» که محزون، به او ارادت می‌ورزیده و ویژه داشته است:

لازم آمد بر صفا و صیرفی بوعلی را یک دو چنگ اشرفی

۲- ر.ک: همین کتاب، صص ۴۱۳-۴۱۲.

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۳۶.

۳- ر.ک: همین کتاب، ص ۴۱۳.

زین خزانہ کیسہ اش پر زر شود زیتش از مشکاة، روشن تر شود
 ... بر شما اخ خوانده، محزون را پدر کی پدر دارد نھان گنج از پسر؟
 صیرفی مشکاة و صوفی چون صفا می گساران، جمع اخوان الصفا^۱
 صادقی در مورد وی گوید: «در ہمدان صرافی می کرد. شجاع و کمانگیر
 بردست بود؛ ولی مغزش خالی از خبط نبود، زیرا دیوان امیر شاهی و قصاید مولانا
 ناتبی را تتبع کرده و یک بیت معقول از وی سر نزده بود. اشعار خود را چنان با
 تانت و طمطراق می خواند کہ اگر مستمعش او را احیانا امیر خیسرو توہم می کرد، بہ
 بیچ وجہ خجالت نمی کشید، این دو بیت را از وی شنیدم:

قسم بہ لطف کم، جر بی نہایت تو کہ با کسی نکنم شہای شکایت تو

جانی کہ تو با کسی نشستی، کس با دگری چرا نشیند؟^۲

۷- سیّد شفیع امام جمعہ؛ کہ در حسن سلوک و مردم داری و مہمان نوازی گوی
 سبقت را از معاصرین ربودہ و بہ کارہای ولایتی مشغول بودہ است. میرزا لطف اللہ
 ر مورد وی گوید:

نیست ہر دیوانہ، مجنون، ای پسر نیست در ہر نافۃ خن، مشک تر

اندر این رہ ہر کسی مشکاة نیست ہر زجاجی، چون صفا مرآت نیست

من، نہ شیخ شہرم و جویم مرید از سجد قند تجلی من سعید

من، نہ می گردم مطاع و نہ مطیع نہ، امام جمع و نہ، گردم شفیع^۳

۸- سیف اللہ فکری؛ کہ دارای حسن صوت و آہنگ بسیار مؤثر و جذاب بودہ و
 خواندن کتب عرفا، وجد و حال در اہل مجلس ایجاد می کردہ است.

۲- ر.ک: مجمع الخواص، صادقی، ص ۲۴۸.

- ر.ک: ہمین کتاب، ص ۴۱۴.

۱- ر.ک: ہمین کتاب، صص ۴۱۱-۴۱۰.

۹- سیّد وحیدی؛ که با آمدن به اسدآباد و اقامت در منزل سیّد عبدالحسین مشکاة، عده‌ای از مردمان با ذوق و عارف پیشه به او گرایش می‌یابند و در علم حدیث و تفسیر و جفر اطلاعات وسیعی داشته است.

۱۰- حاج شیخ عبدالعلی؛ امام جماعت مسجد «کوی میدان» که شخصی زاهد و با سخاوت بوده است.

۱۱- شیخ حسن؛ پدر آقای ابوالقاسم سعیدی که از فقهای زبردست عهد خود بوده و امام جماعت «بازار امام» اسدآباد را به عهده داشته است.

۱۲- مرحوم شیخ جواد؛ که در حدیث و تفسیر و اخبار تبخّر خاص داشته و اصلاً اسدآبادی بوده اما در اسدآباد اقامت داشته است.

۱۳- ملا علی ندیم که مجلس آراء بوده و اغلب در مجالس، حال رقت قلبی و حال بکائی پیدا می‌کرده و محفظات زیادی داشته است.

۱۴- میرزا ابوالقاسم خونساری که مادی پخته و آزموده و از مراتب سیر و سلوک با خبر و فردی صمیمی و با سخاوت بود است.

۱۵- ملا زین العابدین.

۱۶- عبدالله سوزنی.

۱۷- ناصر رشادی.

و بسیاری از صاحب‌دلان و اهل معرفت و کمال و ادب و هنر که ظاهراً انجمنی را نیز تشکیل داده بودند به نام «انجمن اخوان الصفا» و در این انجمن به ذکر و فکر و طرح مباحث عرفان و تحلیل متون عرفا و صوفیه می‌پرداخته‌اند و مرحوم میرزا لطف الله بسیار به این انجمن علاقه داشته و حتی وصیت‌وار به استمرار این انجمن سفارش می‌کند.

ما برفتم ای رفیقان زین جهان	سوی قرب روضه دار الامان
وعده دیدار در یوم القیام	ماند ما را ای عزیزان والسلام

خوش نشینید ای عزیزان شادمان	بعدها در طرف باغ و بوستان
یاد آرید از وفا گاهی ز من	در صفا و سیر گلزار و چمن
از ره مهر و وفا و از صفا	مجمع باشید با هم از وفا
یک دل و یک جان و یک تن، یک زبان	مستفق باشید با هم همچو جان
در جهان باشند نفس واحده	هست اخوان الصفا را قاعده
عون حق در هر کجایش یار شد	چون دو تن از صدق با هم یار شد
گر حقی دارید از هر حیث و حال	الغرض یاران نمائید حلال
در نکوکاری مددکار شما ^۱	لطف حق بادا نگهدار شما

کای سلیل مسجد و یار باوفا	دیگر از من گو به مشایق ای صفا:
باد خوش، با جمع اخوان الصفا	رفت «محزون»، بعد از این جان شما
دور یکدیگر، چو پروین حلقه زن	هر زمان باشید اندر انجمن
برخ حاتم را ز خود شاد آورید	از من دل خسته هم یاد آورید
جلال کلام نور یزدانی بود	محفل قدس است و روحانی بود
هست مصلوب حسناب کبریا ^۲	ذکر جمع مخلصان بی‌ریا

شمع بزم جمع باشی، روز و شب	پیرزاده خواهم از درگاه رب
با صفایت هست گر صدق و صفا	گر به «محزون» باشدت مهر و وفا
خود ز یک اصلید و از یک مغز و پوست	بعولی را همچو جان می‌دار دوست
چون پدر می‌باش از روی صفا	... دیگر اخوان الصفا را با صفا
باد، اخوان الصفا در روزگار	... سرخوش و جاوید و جمع و برقرار

جملگی بسا هم نمایند اتفاق
تا که بر هر راهرو باشید شمع
همچو پروین، نه بنات النعش سان
مخزن دولت به زیر سر نهید
دو کف از بر هم زنی، خود با صداست
چون بپیوندنش، از هم نگسلد
پنجه‌شان بر فرق دشمن مشت شد
عکس آن، باشد ضررها در نفاق
دست حق هم، همراه آنان بود
تا گل مقصود آید در کنار
هست فتح الله بر جای پدر
جملگی دارید، ای جانان من
هم از عقل و مردمی، بهره‌ور است^۱

ای فریدون حیات و کی‌روس و خش
خازن و صراف بر گنج صفا
بوعلی را یک دو چنگ اشرفی
زیستش از مشکاة، روشن‌تر شود
هم به مشکاة و صفا بسپارمش
بر سرش، میل می سرشاری است
بویی از این می رسیدش بر مشام^۲

... از ره صدق و صفا، نه از نفاق
چون ثریا دور هم گردید جمع
متفق با هم شوید از قلب و جان
دست خود بر دست یکدیگر دهید
دست چون تنها بود، او بی صداست
رشته یک‌توی آسان بگسلد
چون برادر با برادر پشت شد
بس منافع‌ها بود در اتفاق
اتفاقی که از جان بود
... با صلاح یک بپایند کار
بر شماها جمله ای نور بر
احترامش را چو باب خویشین
زانکه در سن از شماها اکبر است

بر برادرها از این مخزن ببخش
هست چون گسنگور مشکاة، از وفا
لازم آمد بر صفا و صیرفی
زین خزانه کیسه‌اش پر زر شود
صحبت الله را که چون جان دارمش
در صفا آن زر، زر افشاری است
بسود وقت غلغل مینا به جام

دین و مذهب محزون:

محزون اسدآبادی مسلمانی^۱ راستین و متدین به دین خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم^۲ است و خود را صراحتاً پیرو آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می کند و می گوید:

چند می جوئی مفتش تو ز اسرار نهانم؟ عاشق روی جمال، پیرو آل رسولم

دیوان اشعار

او به عنوان یک شیعه مخلص، ضمن سفارش به جنگ زدن به دامان حضرت صطفوی صلی الله علیه و آله و سلم، تنها راه حق و صراط مستقیم را راه امیر المؤمنین علی علیه السلام می داند:

تو هم ای برادر اگر مایلی	مکن عمر ضایع به بی حاصلی
بزن جنگ بر دامن صطفی	تو از راه اخلاص و روی صفا
که احمد بود آفتاب اول	مه برج علم است و مهر عمل
ز خلقت پسندید چون داورش	ز لواک بر سر نهاد افسرش
دگر دامن آن امانم هدی	که باشد به خلق جهان مقتدا
شاه اولیا و ولی خدا	خدا گشته در شأن او: انما
علی علا را که بستود حق	ز خلقان ببینش بجزء سبق
ز مهر ار به موسی نمی شد دلیل	گذشتن ندانستی از رود نیل
دم عیسی از پرتو آن دم است	از آن دم عیان عالم و آدم است

۱- محزون:

خنجر کفر از کفم بیرون فتاد

باز رو اندر مسلمانی نهاد

همین کتاب، ص ۳۸۸

۲- محزون:

واقفان امر قرآن مبین

حافظان دین خیر المرسلین

همین کتاب، ص ۲۰۲

به نوح او نموده است راه نجات
خدا نیست، هم نیست از حق جدا
به جز این ره حق دگر نیست راه
تو ای مدعی هرچه خواهی بگو
بمیزان مرا در ولای علی^۱

به خضر او نموده است آب حیات
ندانم به وصفش بر آرم صدا
غرض، هرچه خواهی، از آن شاه خواه
ره حق علی است و اولاد او
خدایا به حق نبی و ولی



در عدد باشد یکی بی‌ریب و جهل
غیر این ره هر که پوید جاهل است
هم علی دان قاسم خلد و جحیم
هم علی دان صاحب یوم النشور
بارها که یتا علی سرّ الّلهی
یما علی من از توام تو هم ز من
گوئیم مسبغض علی الّلهیم
از خدا تویم جدا نبود علی
منظهر قدس، یما باشد علی
ممکنی ثابت به اسرار علیم
کی شناسد حدّ آن را این و آن
کی رسد عنقا به قرب قاف او
چون خبر پرسید خود گمراه شد
بهر قرب او به رفرف ساخته

نام هو، نام علی با عشق و عقل
پس علی خود عقل و عشق کامل است
هم علی را دان صراط مستقیم
هم علی دان مخرج من فی القبور
گفت پیغمبر ز روی آرمین
کس تو را نشناخت غیر از حق و من
چون ز عقل و عشق شد آگاهیم
ای برون آرا خدا نبود علی
ممکن واجب نما باشد علی
حادثی دانا به اسرار قدیم
آنکه وصفش را خدا سازد بیان
عقل حیران است در اوصاف او
ای بسا عاقل که در این راه شد
جز پیغمبر کس علی نشناخته

۱- ر.ک: رقص وحدت، شرح ساقی نامه میرزا لطف الله اسدآبادی، دکتر محمدابراهیم مالمیر،
ص ۵، صص ۱۴۵-۱۳۴.

در مدیحتش مصطفی لب را گشود در شب معراج چون کردم صعود
دست خود را حق به پشت من نهاد قلبم از احساس آن گردید شاد
پس علی بنهاد در جایی قدم که خدا بنهاد دست ای محترم
کس نداند وصف کردن یک کلام از علی عالی اعلی مقام^۱
او خود دست به دامن آل عبا زده و با توسل به ائمه اطهار علیهم السلام با استغاثه از
خداون کریم می خواهد که دستش را از دامن مهر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل او
جدا نگرداند:

هر کس، به دست دارد دامن دلبری ما نیز، دست دامن آل عبا زنیم
از سر تفصیر «محرزون» ای کریم! حق بسم الله الرحمن الرحیم
در گذر از رحمت، ای حق قیودیر! بر صراط مستقیمش، کن بصیر
دستش از دامن مهر مصطفی هم ز آل او، مکن هرگز جدا^۲
محرزون، کمال ایمان را ولای علی علیه السلام و آل او می داند و با التماس خطاب به
مولی الموحدین علی علیه السلام عرض می کند:

با ولای علی و آل علی، گفت، کامل من، تو را ایمان
آتش دوزخش حرام بود آنکه، دارد ولای او بر جان
یا علی! ای خلاصه ایجادا! ای قسیم جحیم و خلد و جنان!
حق ابن عمت، رسول امین که خدایش ستوده در قرآن
هم، به زهرای اطهر و ازهر هم، به سبطین و جمله فرزندان،
نظر رحمتی به «محرزون» کن در صف حشر، و وقت دادن جان

دیوان اشعار

اخلاق و منش محزون:

چنانکه گفته‌اند، میرزا لطف‌الله، مردی خوش‌برخورد، خوش‌خلق و بلندهمت و باسخاوت بوده است و در برخورد با مردم، بسیار متخلق و متواضع و نسبت به همگان، مهربان و با مبادی آداب معاشرت بوده است.

مردی پخته و سخته و نیک پرداخته و جا افتاده بوده. به گونه‌ای که هنگام سخن، متین و باوقار و شمرده سخن می‌گفته و کلمات را به شیوایی ادا می‌نموده و در حسن بیان، زبان‌زد و در حسن سلوک، مورد احترام خاص و عام بوده است.

در حلیه ظاهری^۱ او آمده است که: «مردی خوش‌اندام، نسبتاً قوی بنیه بود، قامتی متوسط و پشیمان درشت و گیرا داشت، ابروانی کشیده، پیشانی فراخ و مهربان، زیبا و گندمگون، بوی و بینی کشیده و انگشتانی ظریف و قلمی و دهنی عریض داشت. در زمستان لباس‌های سرداری چین و شلوار دهن‌اژدری و کفش‌های ارسی می‌پوشید و ملبس به لباس‌های اخ‌دیری بود»^۱

وی اگر چه به پیروی از پدر خود میرزا حسین مستوفی، مدتی به مستوفی‌گری و دبیری اشتغال داشته و اندک زمانی، دبیر فرمانفرمایان بوده و چندی نیز کفالت بخشداری اسدآباد را به عهده داشته است، اما همواره بنابر اعتقاد خود به کشاورزی مشغول بوده و حتی فرزندان خود را به شغل آزاد و کسب و زراعت و فلاحیت و امرار معاش از دسترنج خویش سفارش می‌نموده است.

از آنجایی که بسیار خوش‌خلق و خوش‌برخورد بود دیگران را نیز به این امر سفارش می‌کرد:

خلق نیکو باشد و وجه حسن نور بر نور است و گل اندر چمن

۱- رک دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف‌الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات‌الله جمالی، مقدمه، ص ۱۴.

چشم و ابرو، قد دلجو، خدّ و خال	حُسن ظاهر هست نیکی جمال
از صفت پی می‌توان بردن به ذات	حُسن باطن هست خوبی صفات
آمده از حُسن ظاهر ای پسر ^۱	حُسن باطن را تفاوت بیشتر

کز فضیلت‌ها تمامی برتر است	خُلق خوش را بین چه حکمت اندر است
در قسیامت، شافع عصیان ماست	آنکه ما را رهنما و مقتدا است
خُلق نیکو را گزیده است، آن امام	بین که از کُلّ فضیلت‌ها تمام
وصف فرموده است بر خُلق عظیم	مصطفی را، خالق فرد قدیم
آن کمال، از خُلق خوش یابد جمال	گرچه افعال نیکو باشد کمال
بایدش خُلق نیکو با مردمان ^۲	آنکه جوید آدمیت در جهان

بر صفات نیک و محمود ای سلیم	شد مبدّل چون صفت‌های ذمیم
چون ملک، طبع است و محمود الخصال	اوست حُسن خلق و خوانندش کمال
وصف او را بی‌ناز خوان اندر کلام	مصطفی در حُسن خلق آمد تمام
خواندمت زان روی در قرآن، حکیم	چون که هستی صاحب خُلق عظیم
چون توان بنمود تغییر نهاد	گر بگوئی آنکه بر فطرت بزاد
آمده بر بسند لب را ای وقیح ^۳	حسنوا اخلاقکم امر صریح

می‌کشاند سر به کیوان از جلال	گر بود زیبا رخ و زیبا خصال
خوی بد در آدمی، باشد سقر	ای پسر! از زشت‌خویی درگذر

۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۴۷.

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۳- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۸۳.

دایم از خوی بدش در آتش است از شرارش مردمان در سوزش است^۱
چنانکه خود می‌گوید از بغض و حسد و کبر و ریا عاری بود و در سراسر عمر
خود عاشق پیشگی اختیار کرد و با عشق و عرفان زندگی می‌گذراند.

ما نغمه‌سرایان گلستان جمالیم جز وصف جمال و رخ جانانه نگوییم
رندیم و خراباتی و از جیفه نپرسیم شیدایی و دیوانه ز کاشانه نگوییم
بغض و حسد و کبر و ریا در دل ما نیست حرفی بجز از پند محبتانه نگوییم
دیوان اشعار

نیست در دل، جای تزویر و فساد کبر و بغل و عجب و نیرنگ و عناد
حیله و مکر و حسد، حرص و نفاق کینه و بغض و ریا، اندر وفاق
کذب و غمّازی و تلبیس و غرور خدعه و مکاری و فسق و فجور
تیره سازد قلب چون آینه را پر ز دیو و دد نماید، سینه را^۲

عاشق و میخواره و مست و غزلخوان آمدم نیست هرگز از می عشقش تهی، پیمانه‌ام
معتکف چون در خراباتم، کجا فرصت کنم تا کشم هر چه بدم بر ریش تقوی شانه‌ام
زاهد اندر مسجد و من در حرم باشم مقیم او بجوید خانه، من بجوای صاحبخانه‌ام
دیوان اشعار

فرزندان محزون:

میرزا لطف الله اسدآبادی دارای شش پسر به نامهای میرزا فتح الله خان، میرزا
نصیرالله خان، میرزا صفات الله خان، میرزا بهاء الله خان، میرزا سعد الله خان و
میرزا ابوالحسن خان^۳ و یک دختر به نام اقدس بوده است^۴ که از آن میان مرحوم

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۴۷. ۲- ر.ک: همین کتاب، ص ۱۸۰.

۳- ر.ک: همین کتاب، ص ۳.

۴- شاگرد مکتب سید جمال‌الدین، میرزا لطف‌الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

میرزا صفات الله خان جمالی معروف به آقای مدیر و مرحوم میرزا ابوالحسن جمالی صاحب ذوق ادبی و طبع هنری بوده و از فضل و کمال پدر بیشتر برخوردار بوده‌اند. و از این رو صفات الله جمالی بیشتر مورد توجه و التفات و انس و الفت محزون بوده، به گونه‌ای که اشعار محزون مشحون است از ذکر صفات الله و سفارشات اخلاقی به او و مثنوی صفائیه را نیز به نام او سروده است.

ای صفات الله ای نیکو صفات ای مرا تو میوه نخل حیات
قرّة العین من ای نور بصر صفحه را می‌زن رقم از مشک تر^۱

ای صفات الله ای روشن خرد چشمه طبعم دگر جوشی بزد^۲

ای صفات الله یگانه گروهم! جوش آمد باز، بحر خاطر^۳

لازم به یادآوری است که فامیلی جمالی به فرزندان محزون به اعتبار ارادت حبیبی و نسبی نسبت سید جمال‌الدین اسدآبادی انتخاب کرده‌اند و گرنه فامیلی میرزا لطف الله به واسطه شغل اجدادی خویش مستوفی بوده است.^۴

وفات:

میرزا لطف‌الله در صبح چهارشنبه ۱۲ ماه مبارک رمضان ۱۳۲۰ هجری قمری، مطابق با سه شنبه نوزدهم اردیبهشت (۱۳۰۱ هجری شمسی و ۲۶ آوریل ۱۹۲۲ میلادی، دعوت حق را اجابت کرد و دیده از جهان فرو بست. جنازه وی را دومین فرزند ارشدش - میرزا نصرالله جمالی - به عتبات عالیات منتقل کرد و در وادی السلام نجف به خاک سپرد.

۲- ز.ک: همین کتاب، ص ۳۰۶.

۱- ر.ک: همین کتاب، ص ۴۰.

۳- ر.ک: همین کتاب، ص ۳۹۳.

۴- شاگرد مکتب سید جمال‌الدین، میرزا لطف‌الله مستوفی، جمالی، کیهان فرهنگی ص ۶۲.

ماده تاریخ در رحلت پدر عزیزم

میرزا لطف الله خان محزون در رمضان ۱۳۴۰ هجری

آه و فغان ز گردش این نیلی آسمان
هرگز نگشته شاد ز تو خاطری به دهر
شهد تو تلخ و شادی تو، محنت است و غم
ابله کسی، که عشوه و ناز تو می خرد
مردم کنند گنج، میان با هزار جهد
لطف الله، نام نامی او بد که لطف حق
کز جور، کرد خون دل از دیده ام روان
از تو کسی نگشته در ایام، کامران
مهرت همه عداوت و سودت همه زیان
غزه کسی، که دل به تو بندد در این جهان
تو زیر خاک، گنج ادب کرده ای نهان
پیوسته باد، شامل حالش بهر اوان^۱
دیوان اشعار

گفتار صفات الله جمالی اسدآبادی و رسوگواری پدر عزیز

آه و صد افسوس و آوخ! بس دریغ!
آن که در غم، یار و غمخوارم بدی
آنکه، بنهادی سخن اندر لبم
تربیت کردی نهال قامت
رفت و اندر قرب حق ماوا گرفت
ای انیس و همدم و همراز من!
ای مسریتی من و استاد من
ماه بزم، شد نهان در زیر میغ
مونس روز و شب تسارم بسدی
آفتاب روز و مهتاب شبم
طاق گردید از فراقش طاقتم
هجر رویش، صبر و تاب از ما گرفت
ای سخن سنج و سخن پرداز من!
گوش کن بر ناله و فریاد من

۱- ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله

گریه بهر مردم عاقل رواست
سیر گشتم بی تو من از زندگی
ای رفیق مهربان و یار من
ای سخنگو! از چه رو دیگر سخن
ای ادیب و نکته‌دهان ارجمند
از چه رو بستی در گنجینه را؟
بر صفاییه، صفایی ده ز نو
مثنویت ماند «محزون»، ناتمام
لب گشا و دب پشاش اندر ورق
از بیان عالم و سجد کلام
خامهات اعجاز کبری انکار
ای دریغا! عمر تو پایان رسیده
مثنوی نامد به پایان و به سر
در جوار حق، گرفتی تو قرار
مثنوی، دیوان اشعار تو را
بر روان پاک تو رحمت کنند
از کلام عالی و نظم بلند
بهتر از گنج سخن در روزگار
ای خوشا مردی، که بعد از مرگ او
نیکنامی، در رضای حق خوش است
ای خدای پاک خلاق جهان
روح «محزون»، ای غفور ذوالمنن!
صحبت مردان حق را از وفا
زان که عاقل مظهر لطف خداست
زندگی بی توست، سرافکندگی
از چه ننمایی نظر در کار من؟
می‌نگویی، طوطی شکر شکن؟
باز گو از آن سخن‌های چو قند
قفل کردی دُرچ علم سینه را؟
از صفا، جان صفا غافل مشو
از چه رو ندهی دگر بسط کلام؟
ای که برده نظمت از یاران سبق
باز شیرین کن، مذاق خاص و عام
وقت تحریر، ای دبیر نامدار
سرغ روح ز آشیان تن پرید
ای پیدر جان! عمر تو آمد به سر
ماند ز تو، آن سخن‌ها یادگار
هر که تو زنده حمله آثار تو را
قدر تو داند، به تو حرمت کند
نیست بهتر هیچ چیز، ای هوشمند
چیست کز انسان بماند یادگار؟
ماند از او در جهان، نام نکو
زندگی با اولیای حق خوش است
حق جاه و حرمت قطب زمان
شاد کن، بر جاه و قرب بوالحسن
کن نصیب جان ما در دو سرا

صحبت نیکان و پاکیزه دلان	نعمت بی مثل و بسی مانند، دان
حالیایا، ای والد والا مقام!	ای تو اندر جسم من جان گرام!
کن حقوق خویشتن بر من حلال	حرمت پیغمبر اسلام و آل
ختم کردم، اندر اینجا من کلام	یاد «محزون» خیر باقی، والسلام ^۱

نسخه شناسی:

تنها نسخه خطی موجود و در دسترس از اشعار و آثار محزون همان «جنگ محزون» است که پیشتر از این و در زمره آثار محزون به تفصیل معرفی شد^۲ که در آن جنگ بخشی از منظوم صفائیه موجود است. بعضی از کلمات و عبارات صفحات نسخه حاضر به علت بیاباشدن قابل خواندن نیست! این نسخه با رمز «مر»، نشان داده شده است.

نسخه چاپی دیوان میرزا لطف الله مستوفی توسط فرزندش میرزا صفات الله خان جمالی در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی با حروف سربی در ۲۷۴ صفحه به چاپ رسیده که بسیار مغلوط و مغشوش است و حاوی اشعار بسیاری است که از محزون اسدآبادی نیست!

روش تصحیح:

پس از استنساخ اشعار موجود در جنگ مذکور، با همه دشواری هایش که حاصل از بد خطی و ناخوانایی و ... بود، با استفاده از نسخه چاپی که با رمز «ج» مشخص شده است، به تصحیح آن مبادرت شد. و اقدامات ذیل در کار تصحیح صورت گرفت:

۱- ر.ک: دیوان حکیم دانشمند میرزا لطف الله محزون اسدآبادی، گردآورنده: صفات الله جمالی، صص ۲۶۸-۲۶۷.
۲- ر.ک: همین کتاب، صص بیست.

۱- غلط‌های نگارشی، در متن اصلاح و در پانوشت، اصل آنها گزارش شده است.

۲- تلاش شده است رسم الخط فرهنگستان رعایت گردد و به همین جهت در ضبط کلمات مرکب و دارای پیشوند و پسوند اصلاحات لازم در متن صورت گرفته و در بعضی موارد گزارش اصل آن در پانوشت آمده است.

۳- آیات و روایات متن، جهت سهولت و صحت قرائت، به صورت معرب و مشکول آورده شده‌اند و ترجمه و موارد استنادی آنها در پانوشت آمده است.

۴- تا آنجا که میسر بوده است، کلیه نکات و اصطلاحات علمی، تاریخی، حکمی، کلامی و عرفانی متن از معتبرترین منابع اختصاصی، شرح شده است و بر آنها حواشی و تعلیقاتی افزوده شده است.

۵- تلاش زیادی صورت گرفته است تا کلیه ابیاتی که به نحوی متأثر از آیه یا حدیثی بوده‌اند، آیه و یا حدیث مؤثر به صورت مستند در پانوشت همان بیت ذکر شود.

۶- در موردی که اصطلاحات یا مضامین تکراری بودند، به متن همین کتاب و صفحه‌ای که شرح آن اصطلاح یا موضوع ذکر گردیده، ارجاع داده شده است تا از تکرار و تطویل مطالب کاسته شود.

۷- در پایان کتاب، فهرس متعدی بر کتاب افزوده شده است تا فوائد آن در امور تحقیقی بیشتر و بهره‌یابی‌های علمی آسان‌تر گردد.

در پایان بر خود لازم می‌دانیم که از کلیه عزیزانی که به هر نحو در به ثمر رسیدن این کار ما را یاری نموده‌اند، کمال تشکر و قدردانی را داشته و دعاگوی همیشگی آنها باشیم. بویژه سرکار خانم اعظم محمددخت که ویراستاری ادبی و بازخوانی متن را به عهده داشته و الحق که زحمات فراوانی را متحمل شدند و نیز آقایان علیرضا و حسین مال میر که حروف نگاری و صفحه‌آرایی متن حاضر را سامان

داده‌اند و انصافاً بذل توجه ویژه‌ای نموده‌اند و همچنین سرکار سميع فلاحی نژاد و سرکار خانم شکوفه حسینی که در تنظيم فهرس و نمونه‌خوانی متن حروف‌نگاری شده، بسیار زحمت کشیدند.

و آخر دعوانا

ان الحمد لله رب العالمين

و صلی الله علی محمد و علی اهل بيته

الطيبين الطاهرين المعصومين المنتجبين

من الآن إلى قيام يوم الدين.

کرمانشاه

اسفند ۱۳۹۱ هـ. ش.